

تبارشناسی و تحلیل گفتمانی روایات مشعر بر مذمت پیشه معلمی

سارا خدری کیارسی^۱

محمد حسن صالحی هفشجانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۶

چکیده

علامه مجلسی در روایت رادر بحار الانوار با محتوای نکوهش معلم نقل کرده است. این روایات - که مضمون آن‌ها در تعارض با ادله عقلی و نقلی اند - در ساختار زبانی مشترک با صنف بافندگان و زنان قرار گرفته‌اند که حکایت‌گرفضای فکری و فرهنگی عصر تکوین خود هستند. اگرچه این روایات از حوزه حدیث خارج‌اند و نمی‌توان آن‌ها را حدیث نامید، از آنجایی که متن در خلأ شکل نمی‌گیرد، پی‌جویی این منقولات در متون متقدم برای کشف و دست‌یابی به شرایط و بستر تولید متن و گفتمان حاکم ضروری می‌نماید. در نوشتار پیش‌رو، به روش تحلیلی-توصیفی، ضمن تبارشناسی احادیث در منابع فریقین و یافتن خاستگاه نقل این گزارش‌ها به بررسی و تحلیل گفتمانی منقولات مورد بحث پرداخته شده است. در واقع، روایات محل بحث فاقد سند هستند که در منابع روایی متقدم شیعه اثری از آن‌ها یافت نشد. نخستین نقل این احادیث در قرن هفتم در کتاب شرح نهج البلاغه کیدری رؤیت شد که به نظری رسد مصدری جز فرهنگ عامیانه نداشته باشد. از سویی دیگر، سرچشمه نقل این روایات در منابع عامه، متون ادبی است که در حقیقت، امثال و حکمی است که بین مردم در قرن سوم رایج بوده است. کلیدواژه‌ها: معلم، تبارشناسی، گفتمان، گزاره، مذمت.

۱. مقدمه

«حدیث نیز همانند دیگر متون بر جای مانده از گذشته، بخشی از یک فضای فرهنگی و

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) (Skhedri668@gmail.com).

۲. دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث (Mhsalehi1366@gmail.com).

اجتماعی است و نباید از آغاز تا پایان کوشش برای فهم حدیث، تنها به الفاظ با اعتبارسنجی اسناد آن بسنده کرد، بلکه باید به مسائل مهمی از جمله عناصر زبانی و فرازبانی مرتبط با آن نیز توجه کرد. این عناصر همانند قرینه‌های مقامی بوده و گویای شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی عصر صدور حدیث هستند که توجه به آن‌ها و استفاده از دیگر دانش‌های بشری در نهایت منجر به فهم صحیح و کامل حدیث خواهد شد.^۱ در طول تاریخ پرفراز و نشیب حدیث، گزاره‌ها و اخباری وارد نظام و مجموعه حدیث شده که ذهن هر پرسش‌گری را به درنگ و تأمل درباره این گزاره‌ها و او می‌دارد و این پرسش مطرح می‌شود که آیا گزاره‌هایی که در تضاد با منابع معرفتی (عقل و نقل) هستند، می‌توانند از ناحیه قدسی معصوم ص صادر شده باشند و می‌شود آن‌ها را در زمره احادیث به شمار آورد؟ روایاتی در مذمت گروه‌ها و اصناف مختلف جامعه همچون زنان، بافندگان، قصابان، حجامان و معلمان در جوامع حدیثی نقل شده که نیاز به مذاقه، تحقیق و بررسی جدی دارد. به این مناسبت باید گفت با این‌که در اندیشه دینی، مقام معلم بزرگ داشته شده و به اکرام ایشان سفارش شده است، مشاهده می‌شود در برخی منابع ایشان موصوف به صفت حُمت شده و از مشورت با این گروه بر حذر داشته شده است. این تعارض و تهافت موجب شده تا جستجوی اصالت و هویت این روایات و گفتمان حاکم بر آن‌ها محور مسئله اصلی نوشتار حاضر قرار گیرد.

در باب پیشینه نوشتار حاضر باید گفت که تا کنون تحقیقی نگارش نیافته تا تبارشناسی و کشف فضای حاکم بر عصر تولید گزاره‌های حدیث‌گونه در باب مذمت معلم جزء دغدغه علمی محقق باشد. مقاله‌ای تحت عنوان «راویان مُکتب: کاربرد داده‌های رجالی برای شناسایی جریانی فرهنگی» از حامد خانی تألیف شده که نویسنده با محوریت راوی بودن برخی از افراد طبقه مُکتبان (معلمان) و با تحلیل داده‌های رجالی و تاریخی سعی نموده به اطلاعاتی در زمینه جایگاه و نقش روایت‌گری این پیشه دست یابد.^۲ نگارندگان در تحقیق حاضر سعی کرده‌اند به وسیله تبارشناسی روایات محل بحث، ابتدا به هویت اصلی آن‌ها دست پیدا کرده، سپس با بررسی کاربرد واژه «معلم» در منابع حاوی اخبار مذمت معلم به فضا و گفتمان حاکم بر این گزارش‌ها دست یابند.

۱. روش فهم حدیث، ص ۱۹.

۲. مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، ش ۵۱، ۱۳۹۱ ش.

۲. مفهوم شناسی

۱-۲. تبارشناسی^۱

تبار واژه‌ای فارسی و به معنای دودمان، نسل، اولاد، آل، طایفه، خویشاوند و اقرباست.^۲ تبارشناسی اصطلاح فارسی علم الانساب در عربی است. حاجی خلیفه در تعریف علم الانساب آن را علمی می‌داند که به واسطه آن انساب مردم شناخته می‌شود و غرض از آن پرهیز از خطا در نسب شخص است.^۳ تبارشناسی در مقایسه با نسب‌شناسی توسعه معنایی پیدا کرده و علاوه بر مطالعه نسب و تبار اشخاص به مطالعه و تجزیه و تحلیل پدیده‌ها از لحاظ اصالت و ماهیت و ارتباط و نسبت بین آن‌ها می‌پردازد.

۲-۲. گفتمان^۴

«گفتمان (discourse) واژه‌ای برگرفته از فعل یونانی discurrere به معنای حرکت سریع در جهات مختلف (dis = در جهات مختلف و currere = دویدن یا وسیع حرکت کردن) است».^۵ گفتمان به لحاظ رویکردهای متفاوت، دارای تعاریف متعدد است که به تناسب رویکرد نوشتار حاضر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. «استوبیز» معتقد است گفتمان زبان و رای جمله و عبارت است و تحلیل گفتمان را مطالعه استفاده از زبان در و رای مرزهای جمله / پاره گفته؛ مطالعه روابط متقابل زبان و جامعه؛ مطالعه خصائص تعاملی و گفت و گویی ارتباط روزمره می‌داند. «گی»^۶ گفتمان را متضمن چیزی بیش از زبان دانسته و بر این باور است که گفتمان‌ها همواره متضمن هماهنگ کردن زبان با شیوه عمل، تعامل، ارزش‌گذاری، باور داشتن، احساس، بدن‌ها، لباس‌ها، نمادهای غیرزبانی، اشیاء، ابزارها، تکنولوژی‌ها، زمان و مکان است.^۷ برخی دیگر گفتمان را قطعه معناداری از زبان می‌دانند که دارای اجزای متصل به هم و هدفی خاص است.^۸ در واقع، «گفتمان مقوله‌ای است که به عوامل بیرون از متن

1. Genealogical

۲. لغت‌نامه دهخدا، ج ۴، ص ۵۵۵۰.

۳. کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۱، ص ۱۷۸.

4. Discourse

۵. «درآمدی بر گفتمان یا گفتمانی درباره گفتمان»، ص ۴۸.

6. James Paul Gee

۷. «گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی»، ص ۸۲.

۸. «گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی»، ص ۱.

می‌پردازد و چارچوبی است که افراد درباره یک موضوع فکری می‌کنند. گفتمان شبکه‌ای مفهومی - اندیشگانی است که درباره موضوعی خاص و در زمانی خاص در یک جامعه شکل می‌گیرد.^۱ در میان روش‌های تجزیه و تحلیل متن، روش تحلیل گفتمان تلاش دارد به موضوع بافت و بسترهای زمانی و مکانی تولید متن پرداخته و با شناخت و به کارگیری دلالت‌های برون زبانی، مانند آشنایی با شخصیت صاحب کلام و اندیشه‌های او، وضعیت تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی مؤلف و نیز دلالت‌های درون زبانی، مانند معنای زبرین و زیرین برون متن در نهایت رابطه میان متن و زمینه و مؤلف را کشف کند.^۲

۳. تبارشناسی روایات مذمت معلم در منابع دینی

۱-۳. منابع حدیثی شیعه

علامه مجلسی (م ۱۰۷۷ق) محدث قرن یازدهم و دوازدهم در بحار الانوار، ذیل «باب الصناعات المکروهة» به نقل دوروایت از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام می‌پردازد که در طریق اسنادی آن تنها این میثم، شارح نهج البلاغه در قرن هفتم مشاهده می‌شود. در واقع، این دو حدیث، مرسل و بدون سند در بحار الانوار از کتاب شرح نهج البلاغه ابن میثم نقل شده است:

شَرِّحُ النَّهْجِ لِابْنِ مَيْثَمٍ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: عَقْلٌ أَرْبَعِينَ مَعْلَمًا عَقْلٌ حَائِكٍ، وَعَقْلٌ حَائِكٍ عَقْلٌ امْرَأَةٍ، وَالْمَرْأَةُ لَا عَقْلَ لَهَا. وَعَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا تَسْتَشِيرُوا الْمُعَلِّمِينَ وَلَا الْحَوَاكَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ سَلَبَهُمْ عُقُولَهُمْ.^۳

در روایت منسوب به امام صادق علیه السلام به نقص عقل سه گروه از اصناف و افراد جامعه؛ یعنی معلمان، بافندگان و زنان اشاره شده که در حدیث فوق، عقل چهل معلم با عقل یک بافنده و عقل یک بافنده به میزان عقل یک زن توصیف و زن فاقد عقل شمرده شده است. در حدیث دیگر - که از قول امام کاظم علیه السلام نقل شده - از مشورت با معلمان و بافندگان نهی شده و علت آن، سلب عقل از ایشان از جانب خداوند مطرح شده است. محدث نوری (م ۱۳۲۰ق) در کتاب مستدرک الوسائل، ذیل باب «أنه يكره أن يكون الانسان حائكاً و

۱. «تاریخ‌نگاری گفتمان‌های حدیثی بر اساس تحلیل عناوین کتب متقدم امامیه»، ص ۱۱۳.

۲. «روش‌شناسی فهم حدیث در فرایند سه گانه تحلیل متن، تحلیل محتوا و تحلیل گفتمان»، ص ۳۰۹.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۸.

یستحب کونه صیقلاً» (کراهت حرفه بافندگی و استحباب شغل خیاطی) این دو روایت را به نقل از ابن میثم در شرح نهج البلاغه می‌آورد.^۱ شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ق) در کتاب سفینه البحار - که گزیده‌ای از کتاب بحار الانوار است - روایات محل بحث، ذیل باب «ما ورد فی ذم الحائک» آورده شده است.^۲ از معاصرین آیه الله بروجردی (م ۱۳۸۰ق) در کتاب جامع الاحادیث، در بابی مشابه مستدرک الوسائل، با عنوان «باب کراهة کون الانسان حائکاً و استحباب کونه صیقلاً» و به نقل از این کتاب، دو حدیث را ذکر می‌کند.^۳

۳-۲. کتب شرح نهج البلاغه

پی جوینی دو روایت ذکر شده در منابع دینی شیعه، ما را به شروع نهج البلاغه هدایت می‌کند. گویا اولین اثری که این دو حدیث را با نقل کرده، کتاب حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه قطب الدین کیدری (م ۵۷۶ق) شارح قرن ششم است.

این دو روایت ذیل خطبه هجدهم نهج البلاغه - که متضمن گفتگوی امام با اشعث است - و به مناسبت این سخن امام که خطاب به اشعث او را «حائک بن حائک» می‌خواند، نقل شده است.

قطب الدین کیدری قول یکی از محققان را گزارش می‌کند که می‌گوید: حرفه «حیاکه» بی ارزش و پست است و بافنده، ریسنده، پنبه فروش معلم ضعفاء العقول هستند؛ چون با زنان و کودکان آمیزش و مخالطت دارند. عقول زنان ضعیف و صبیان هم اصلاً عقلی ندارند؛ پس هر کس با ضعفاء العقول اختلاط کند ضعیف العقل می‌شود. او در ادامه و گویا برای تأیید این سخن دو حدیث را که به صورت وجاده و به گفته خود از یکی از ثقات به آن دست یافته بود، نقل می‌کند. عبارت کتاب به این صورت است:

وقد وجدت خط بعض الثقات عن الصادق عليه السلام انه قال: عقل اربعين معلماً عقل حائک، و عقل حائک عقل امرأة، والمرأة لا عقل لها. و عن موسى بن جعفر: لا تستشيروا المعلمين ولا الحاكمة، فان الله قد سلبهم عقولهم، و امحق عليهم مکاسبهم.^۴

۱. رک: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۹۷.

۲. رک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۰۰.

۳. رک: جامع الاحادیث، ج ۲۲، ص ۷۲۰.

۴. حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۰۴.

مشاهده می‌شود که روایت دوم با زیادت در الفاظ حدیث نسبت به نقل علامه مجلسی از ابن میثم است.

بحث درباره پیشه بافندگی و تبیین احادیث مربوط به آن مجالی دیگر می‌طلبد، ولی با توجه به این اخبار، به نظر می‌رسد که بافندگی شغلی پست و بی‌ارزش و بافنده، ضعیف‌العقل و ضعیف‌الرأی شمرده می‌شده است و براساس بافت زبانی دو روایت مذکور، می‌توان گفت که در عصر تکوین این اخبار نه زن ارزش و جایگاهی در جامعه داشت و نه مشاغلی همچون بافندگی و معلمی.

بعد از قطب الدین کیدری، ابن میثم بحرانی (م ۶۹۹ق)، از علمای قرن هفتم، ذیل خطبه هجدهم، پس از این که تعبیر «حائک بن حائک» را استعاره به کنایه می‌داند، به این مطلب اشاره می‌کند که این عبارت استعاره‌ای است که به نقصان عقل و قلت استعداد اشعث در قرار دادن هر چیزی در جای خود دلالت می‌کند و بر عدم شایستگی او بر اعتراض نسبت به امام علی علیه السلام اشاره دارد؛ زیرا حائک در مظان نقصان عقل است و به دلیل این که باید حرکت دست و پایش منظم صورت بگیرد، ذهن و فکرش کاملاً متوجه صنعت و کار بافندگی خود است و چون تمام فکرش مشغول کارش است، از سایر امور غافل و نسبت به آن نادان است. ابن میثم، همچنین علت ضعف رأی و تدبیر حائک را آمیزش و معامله با زنان و کودکان می‌داند. وی بعد از این توضیحات، دو روایت محل بحث را می‌آورد و در ادامه اشاره می‌کند که در این روایات درباره نقص عقول سه گروه (معلمان، بافندگان و زنان) مبالغه شده است.^۱

میرزا حبیب الله هاشمی خویی (م ۱۳۲۴ق) در کتاب منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة نیز بعد از اذعان به قلت تدبیر و نقص عقل حائک، معلمان را نیز موصوف به صفت ناقص‌العقل دانسته و علت آن را معامله و معاشرت زیاد با زنان و کودکان مطرح می‌کند.^۲

فیض کاشانی (م ۱۰۹۰ق)، عالم شیعی معاصر علامه مجلسی نیز در کتاب اخلاقی خود با نام المحجة البيضاء، اشتها حواکه (بافنده)، قطانون (پنبه‌زن)، مغازلون (ریسنده پشم) و معلمان را به ضعف رأی، نشأت گرفته از جریان فکری حاکم در بین مردم می‌داند. او همانند دیگران، معتقد است همان گونه که مخالطت با عقلا موجب از یاد عقل می‌شود، مخالطت و معاشرت بسیار با زنان و صبیان - که ضعیف‌العقل هستند - نیز موجب تضعیف قوه تعقل

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۲۸۵.

این اصناف می‌گردد. فیض کاشانی از مجاهد نقل می‌کند که روزی مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ به دنبال عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به راه می‌افتد. در مسیر بافنده‌ای را می‌بیند و از او نشانی راه را طلب می‌کند. حائک او را به طریق دیگری راهنمایی می‌کند. مریم در این هنگام چنین دعا می‌کند:

اللَّهُمَّ انزع البركة من كسبهم، وأمتهم فقراء، وحقّهم في أعين الناس.

خداوند هم دعای او را مستجاب نمود. در ادامه، دو حدیث محل بحث را به نقل از شرح ابن میثم را آورده است.^۱

سید نعمت الله جزایری (م ۱۱۱۲ق)، شاگرد علامه مجلسی، در کتاب زهر الربیع، ضمن نقل دو حدیث مذکور، نظر ابن میثم را درباره علت انتساب ضعف عقل به حائک و معلم را بیان کرده است.^۲

۳-۳. منابع حدیثی اهل سنت

احادیث مورد بحث در صحاح سته - که نزد اهل سنت جزو منابع معتبر حدیثی شناخته می‌شوند - نقل نشده است. این در حالی است که در بین منابع متقدم، در مسند ابن جعد و عیون الاخبار ابن قتیبه روایاتی نسبتاً مرتبط با این دو حدیث ذکر شده است:

ابن جعد جوهری بغدادی (م ۲۳۰ق)، از علمای قرن سوم، روایتی در کتاب خود با نام مسند ابن جعد آورده که حکایت از این می‌کند که عقل از سه گروه معلم، مُکاری (کرایه دهنده ستوران به ویژه الاغ و قاطر) و حائک گرفته نشده است:

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ زُهَيْرٍ، نَا الْحَوْطِيُّ، نَا عُثْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، نَا أَبُو عُبَيْدَةَ النَّاجِي،
عَنْ بَخْرِ السَّقَاءِ قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَا يُؤْخَذُ عَنْهُمْ الْعَقْلُ: الْمُعَلِّمُ، وَالْحَائِكُ، وَالْمُكَارِي.^۳

همان طور که مشاهده می‌شود، حدیث مذکور بر نادرستی احادیث مذمت معلم گواهی می‌دهد. ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ق)، از عالمان قرن سوم هجری، در کتاب عیون الاخبار، ذیل باب «المشاورة والرأی» روایتی را از کعب نقل می‌کند:

لا تستشيروا الحاكة، فإن الله سلبهم عقولهم، ونزع البركة من كسبهم.^۴

همان طور که مشخص است، این روایت درباره عدم مشورت با حائک است و سخنی از

۱. المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۱۹۲.

۲. رک: زهر الربیع، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳. مسند ابن الجعد، ج ۱، ص ۴۸۸.

۴. عیون الأخبار، ج ۱، ص ۸۷.

معلم در آن نیامده است.

ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ق) حدیثی از شعبی نقل کرده که عقل یک زن با هفتاد حائک و عقل یک حائک با عقل هفتاد معلم برابر دانسته شده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بُنْدَارٍ، ثنا عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَبُو مُسْلِمٍ الصَّيْرَفِيُّ، ثنا مَسْعُودُ بْنُ يَزِيدَ الْقَطَّانُ، ثنا مَخْبُوبُ بْنُ مَسْعُودٍ، ثنا أَبُو الْمُعَدَّلِ الْجُرْجَانِيُّ، عَنْ زَكْرِيَاءَ، عَنْ أَبِي زَائِدَةَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، قَالَ: عُدِلَ عَقْلُ امْرَأَةٍ بِسَبْعِينَ حَائِكًا، وَوُزِنَ عَقْلُ حَائِكٍ بِعَقْلِ سَبْعِينَ مُعَلِّمًا؛^۱

عقل یک زن معادل عقل هفتاد بافنده است و میزان عقل بافنده، عقل هفتاد معلم است.

خطیب بغدادی (م ۴۳۶ق) حدیثی را به نقل از ابوامامه از پیامبر ﷺ روایت کرده که در آن نبی اکرم ﷺ از مشورت با بافندگان و معلمان نهی کرده است:

لَا تَسْتَشِيرُوا الْحَاكَةَ، وَلَا الْمُعَلِّمِينَ.^۲

ابوطاهر احمد بن محمد سلفی اصفهانی (م ۵۷۶ق) در کتاب خود با عنوان الطیوریات - که برگزیده کتب استاد خود ابو الحسن المبارک بن عبد الجبار الصیرفی الطیوری (م ۵۰۰ق) است - حدیث زیر را - که به گفته ابوطاهر دارای اسناد صحیح است - نقل می کند:

سمعت أحمد يقول: سمعت أبا علي الحسين بن ميمون بن حسنون البرزنجي بمصر يقول: سمعت القاضي أبا طاهر يقول كان يقال: عقل امرأتين كاملتين حُرَّتَيْنِ عقل رجلٍ، وعقل أربع خُصِيَانِ عقل امرأةٍ، وعقل أربعين حائكا عقل خصي، وعقل أربعين معلما عقل حائِكٍ.^۳

به این معنا که عقل دوزن آزاد و کامل به اندازه عقل یک مرد و عقل چهار خواجه به اندازه عقل یک زن و عقل چهل بافنده به میزان عقل یک خواجه و عقل چهل معلم به اندازه عقل یک بافنده است. در این روایت، شأن و جایگاه زن و بافنده و معلم از نظر عقل و اندیشه بسیار پایین مطرح شده است.

ابن جوزی (م ۵۹۷ق) در کتاب الموضوعات، ذیل باب «فی مشاوره الحاکة والمعلمین» حدیث ابوامامه از پیامبر ﷺ نقل و آن را حدیث موضوع اعلام می کند. همچنین او می گوید:

۱. تاریخ اصفهان، ج ۲، ص ۸۰.

۲. تاریخ بغداد أو مدينة السلام، ج ۱۳، ص ۶۱۷.

۳. الطیوریات، ج ۲، ص ۶۵۹.

یحیی بن ایوب از عبید الله بن زخراز علی بن یزید عبارت «إِنَّ اللَّهَ سَلَبَهُمْ عُقُولَهُمْ، وَنَزَعَ الْبَرَكَهَ مِنْ أَكْسَابِهِمْ» را در حدیث اضافه نموده است. در واقع، این حدیث بر سلب عقل از ایشان و گرفتن برکت از کسبشان توسط خدا دلالت می‌کند. پس نباید از این دو گروه مشورت خواست. ابن جوزی به وضعیت رجالی هریک از راویان در طریق حدیث می‌پردازد و با استناد به قول محدثانی همچون دارقطنی و یحیی بن معین، به متروک، بی اعتبار بودن، مجهول، ضعیف و متجاهر به فسق راویان حدیث اشاره می‌کند.^۱

ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق)، از علمای قرن هشتم و نهم در کتاب لسان المیزان، روایت مشابه ابن قتیبه می‌آورد؛ با این تفاوت که ناقل حدیث ابوامامه است:

احمد بن یعقوب الحنات طی بحدیث موضوع، فقال: حدثنا محمد بن عبد الحكم، ثنا بن وارة، ثنا سعيد بن أبي مریم، عن یحیی بن ایوب، عن ابن زحر، عن علی بن یزید، عن القاسم، عن أبي أمامة مرفوعاً: «لا تستشيروا الحاکة ولا المعلمین، فإن الله سلبهم عقولهم، ونزع البركة من أكسابهم».^۲

از علمای معاصراهل سنت أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدین الألبانی (م ۱۴۲۰ق)، صاحب کتاب سلسله الأحادیث الضعيفة و الموضوعة و أثرها السیئ فی الأمة، نیز حدیث «لا تستشيروا الحاکة ولا المعلمین، فإن الله سلبهم عقولهم ونزع البركة من أكسابهم» را حدیث جعلی و موضوع اطلاق کرده است.^۳ جوزقانی (م ۵۴۳ق) نیز این روایت را نقل کرده و آن را حدیث باطل می‌داند و راویان طریق حدیث را منکر الحدیث و ضعیف الحدیث معرفی می‌کند. او همچنین روایت دیگری را - که نسبتاً مشابه حدیث مذکور است - با طریق سندی متفاوت می‌آورد:

لَا تَشَاوِرُوا الْحَاكَةَ وَالْمُعَلِّمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سَلَبَهُمْ عُقُولَهُمْ وَمَحَقَّ اكْتِسَابَهُمْ.

جوزقانی این حدیث را با ذکر ضعیف بودن راویان آن، باطل اعلام می‌کند.^۴ شایان توجه است که روایت دیگری درباره مذمت معلمان نقل شده که اغراض نفسانی و انگیزه‌های شخصی گوینده در آن نمایان است. سیوطی (م ۹۱۱ق) در التدریب الروای، ضمن اشاره

۱. الموضوعات، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۲۶.

۳. سلسله الأحادیث الضعيفة و الموضوعة و أثرها السیئ فی الأمة، ج ۲، ص ۲۳۸.

۴. رک: الأباطیل و المناکیر و الصحاح و المشاهیر، ج ۲، ص ۳۸۵-۳۸۸.

به نقش راوی در جعل حدیث، این روایت را با اسناد حاکم از سیف بن عمر این گونه نقل می‌کند:

وَمِنْ أُمَّلَةٍ مَا دَلَّ عَلَى وَضْعِهِ قَرِينَةٌ فِي الرَّاَوِي، مَا أَسْنَدَهُ الْحَاكِمُ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عُمَرَ التَّمِيمِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، فَجَاءَ ابْنُهُ مِنَ الْكُتَّابِ يَبْكِي، فَقَالَ: مَا لَكَ؟ قَالَ: ضَرَبَنِي الْمُعَلِّمُ، قَالَ: لِأَخْزَيْتَهُمُ الْيَوْمَ، حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، مَرْفُوعًا: «مُعَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ شِرَارَكُمْ، أَقْلُهُمْ رَحْمَةً لِيَتِيمٍ، وَأَغْلَظُهُمْ عَلَى الْمَسَاكِينِ»^۱

نزد سعید بن طریف بودم که فرزندش با حالی گریان از مدرسه آمد. سعید علت را پرسید. او گفت: معلم مرا تنبیه کرده است. سعید گفت: امروز آن‌ها را رسوا می‌کنم. سپس گفت: عکرمة از ابن عباس حدیث مرفوعی را برایم خواند: شرورترین شما معلمان کودکانان هستند. آن‌ها را کم‌رحم‌ترین به یتیم و سخت‌گیرترین به مساکین می‌یابی.

ابن جوزی در الموضوعات، سعید بن طریف را واضح حدیث و به نقل از دارقطنی او را مشهور به نقل اباطیل معرفی کرده است.^۲ سیف بن عمر نیز به وضع حدیث مشهور و متهم به زنادفگی است.^۳

جوزقانی در کتاب الاباطیل و المناکیر، علاوه بر حدیث فوق، روایت دیگری شبیه آن به این شکل نقل می‌کند:

أَخْبَرَنَا أَبِي، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، أَخْبَرَنَا أَبِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فَتَّحَوِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا ظَفَرَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَزْرَبِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُيَيْدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْعَطَّارِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَيْفُ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا إِلَى سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، فَأَقْبَلَ بَنِي لَهُ يَبْكِي، فَقَالَ لَهُ: مَا يَبْكِيكَ؟ قَالَ: ضَرَبَنِي مُعَلِّمِي، قَالَ: حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «شِرَارُ أُمَّتِي مُعَلِّمُوهَا، أَشَدُّهُمْ عَلَى الْيَتِيمِ، وَأَقْلُهُمْ رَحْمَةً لِّلْمَسْكِينِ»^۴.

سیوطی در اللالی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة و ابن جوزی در الموضوعات، این

۱. تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲. الموضوعات، ج ۳، ص ۴۶.

۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۵۶.

۴. الاباطیل و المناکیر و الصحاح و المشاهیر، ج ۲، ص ۳۸۳.

روایت را در کتب خود به عنوان حدیث موضوعه نقل کرده‌اند.^۱

۴. تبارشناسی روایات در منابع ادبی و تاریخی

۱-۴. البیان و التبیین و رساله المعلمین جاحظ (م ۲۵۵ق)

جستجوها نشان می‌دهد که پیش از قرن سوم نمی‌توان اثری از این نقل‌ها یافت که اطلاعاتی در خصوص جایگاه معلمان در اختیار ما قرار بدهد. جاحظ (م ۲۵۵ق) - که سرآمد ادبا و علمای زمان خویش است - آثار متعدد و پرشمارش به خوبی منعکس کننده و ترسیم کننده اوضاع فرهنگی و اجتماعی عصر و زمان خود است. او به اصناف و طبقات مختلف جامعه توجه نشان داده و رساله‌هایی به رشته تألیف در آورده است. رساله القیان (کنیزان آوازه‌خوان)، الحیوان، الغلمان و الجواری (غلامان و کنیزان)، الحجاب و المعلمین نمونه‌ای از دقت نظر جاحظ نسبت به گروه‌های مختلف جامعه است. علاوه بر رساله معلمین، جاحظ در کتاب البیان و التبیین خود نیز حکایات و اقوالی را بیان می‌کند که درباره پیشه معلمی است. او در آغاز رساله معلمین به کسانی که با معلمان برخورد شایسته‌ای ندارند، اعتراض می‌کند و آن‌ها را به خاطر هجو و شکوه معلمان و محاجه و بحث با ایشان سرزنش می‌کند.^۲

جاحظ ذیل عنوان «فی ذکر المعلمین» در کتاب البیان و التبیین، امثال، اشعار و داستان‌هایی را نقل می‌کند که از فضای فرهنگی جامعه سده سوم حکایت می‌کند. عبارت «احمق من معلم کتاب» از نظر جاحظ ضرب المثلی است که در بین عامه مردم رواج دارد. جاحظ این عبارت «لا تستشیروا معلما و لا راعی غنم و لا کثیر القعود مع النساء؛ با معلم و چوپان و کسی که با زنان معاشرت می‌کند مشورت نکنید» را از قول حکما نقل می‌کند و به نقل اقوال و شنیده‌های خود در خصوص ضعف عقل زنان و احمق بودن چوپان و دفاع از این پیشه نیز می‌پردازد. بنابراین، از ظاهر کلام جاحظ برمی‌آید که این سخنان جزء شنیده‌های او بوده است. باز در جای دیگر به این قول اشاره می‌کند که گویندگان آن مشخص نیست و او آن را شنیده است: «الحمق فی الحاکة و المعلمین و الغزالین». در این سخن، علاوه بر زنان و معلمان، بافندگان و ریسندگان نیز واجد صفت حمق هستند. حماقت و ضعف رأی معلمان در شعر هم نمایان است:

۱. رک: تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، ج ۲، ص ۳۹۰؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲. رسائل الجاحظ، ج ۱، ص ۱۹۷.

و کیف یرجی الرأی و العقل عند من یروح علی انثی و یغدو علی طفل^۱
 چطور می شود به رأی و عقل کسی امید داشت که شب را با زنان سپری می کند و صبح
 را با کودکان!

در این سروده، سخن از معلم اطفال است که مورد نکوهش قرار گرفته است. معلمان نزد جاحظ دو قسم اند: گروهی از تعلیم فرزندان مردم عام دست برداشته و به آموزش فرزندان خواص اهتمام کردند و گروه دیگر، از تعلیم فرزندان خواص خودداری کرده و به تعلیم فرزندان ملوک و فرمانروایان - که برای خلافت در آینده آماده می شوند - می پردازند. در ادامه، با برشمردن اسامی دانشمندانی که معلمان فرزندان خلفا نیز بوده اند، اتصاف معلمان را به صفت حماقت محکوم می کند. علی بن حمزه کسایی، قطرب، کمیت بن زید، عبد الحمید کاتب، قیس بن سعد، عطاء بن رباح، عبد الکریم بن ابی امیه، حسین المعلم و ابوسعید معلم از علمایی هستند که جاحظ در خیل فقها، شعرا و خطبا از آن ها نام می برد. نکته جالب توجه، این است که که جاحظ بعد از این سخن، نام کسانی را ذکر می کند که به گفته او جزء معلمان هستند: ضحاک بن مزاحم (در روستای بروقان تعلیم قریب به سه هزار کودک را برعهده داشت)،^۲ عامر شعبی و معبد جهنی - که هر دو به فرزندان عبد الملک بن مروان آموزش می دادند - و ابوسعید مؤدب که غیر از ابوسعید معلم است و از هشام بن عروه و دیگران حدیث نقل می کرد.^۳ طبق سخن جاحظ، مؤدب با معلم متفاوت است و در عصر جاحظ غیر از معلمان، کسانی با عنوان مؤدب به امر آموزش اشتغال داشتند. آمدن لقب معلم و مؤدب در پایان برخی از اسامی علمای قرن سوم نیز نشان دهنده تمایز و تفاوت بین دو واژه مذکور است.

جاحظ نقل دیگری می آورد که نشان می دهد مؤدب در قرن سوم به کسانی اطلاق می شده که در علوم و ادبیات عرب، مانند نحو و بلاغت و شعر عرب مهارت و تخصص داشتند:

مَرَّجِلٌ مِنْ قَرِيشٍ بَفْتَى مِنْ وَلَدِ عَتَّابِ بْنِ أُسَيْدٍ، وَهُوَ يَقْرَأُ كِتَابَ سَيُوبِيَةَ، فَقَالَ: أَفْ لَكُمْ، عِلْمَ الْمُؤَدِّبِينَ وَهَمَةَ الْمُحْتَاجِينَ!^۴

۱. البیان و التبيين، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، ج ۱۳، ص ۲۹۵.

۳. البیان و التبيين، ج ۱، ص ۲۱۰.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۱۶.

البته مضمون این نقل مذمت مؤدبان است. جاحظ داستان‌هایی در قالب طنز درباره معلمان نقل می‌کند که به وضوح شأن و مقام ایشان را در عصر خود به تصویر می‌کشد. او از معلمی سخن می‌گوید که از شاگردان خود کتک می‌خورد و جاحظ را تحذیر می‌کند که سرش را بپوشاند مبادا شاگردان او را به عنوان معلم خود اشتباه بگیرند و او را آن قدر سیلی بزنند تا کور شود. در روایت دیگر، جاحظ معلمی را می‌بیند که از دست شاگردان خود گوشه‌ای عزلت گزیده و گریه می‌کند. هنگامی که علت را او می‌پرسد، در پاسخ می‌گوید: شاگردان نان او را به سرقت بردند.^۱

۲-۴. نثر الدر فی المحاضرات ابو سعد الآبی (م ۴۲۱ق)

ابوسعبد الآبی در کتاب خود بابی را به نوادر معلمین اختصاص داده و به نقل حکایاتی طنزآمیز درباره معلمان پرداخته است. او از ابو عثمان نقل می‌کند که ابن شبرمه شهادت معلم را نمی‌پذیرفت و چه بسا شهادت و گواهی مؤدب را قبول می‌کرد. شبرمه (م ۱۴۴ق) از فقهای عراق در زمان منصور عباسی و قاضی کوفه بود. از خصوصیات او ترجیح مقام اجتماعی و نزدیکی با حاکمان بر شورش و همراهی با جریان‌های مختلف بر شمرده‌اند.^۲ یحیی بن اکثم، قاضی القضاة در بغداد در زمان مأمون، بدترین مردم از لحاظ رأی بود از مکاری و حائک و ملاح برای شهادت سوگند نمی‌گرفت. دعایی درباره طلب خیر برای حمال و معلم کتاب (مدرسه) نیز نقل شده است:

اللهم انی استخیرک فی الحمال و معلم الکتاب.^۳

۳-۴. الطائف و الظرائف ابو منصور ثعالبی (م ۴۲۹ق)

ثعالبی ذیل باب ذم التعليم به اشعار شاعران با مضامین نکوهش معلم کودکان (صبيان) و ضعف و نقص عقل ایشان اشاره می‌کند:

معلم صبيان و حامل ذرة	ولیس له عقل بمثقال ذرة
معلم صبيان یروح ویغتدی	علی أنفه ألوان ریح فسائهم
وقد أفسدوا منه الدماغ بفسوهم	ورفعهم أصواتهم وندائهم

۱. همان، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. «ابن شبرمه»، ج ۴، ص ۱۳۶۷.

۳. نثر الدر فی المحاضرات، ج ۵، ص ۲۲۰.

إِنَّ الْمَعْلَمَ حَيْثُ كَانَ مَعْلَمٌ ابْتَنَى فَوْقَ السَّمَاءِ بِنَاءً
 أَوْ كَانَ عَلَّمَ سَاعَةً مِنْ دَهْرِهِ أَوْ كَانَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ
 لَا بَدَّ مِنْ نَقْصٍ يَكُونُ بِعَقْلِهِ فَاخْلَصَ بِنَفْسِكَ حَيْثُ كَانَ الدَّاءُ^۱

در ابیات فوق، معلم صبیان فاقد ذره‌ای عقل تلقی شده است؛ به گونه‌ای که مورد ریشخند واقع می‌شود. جایگاه معلم در این سروده به شکلی توصیف شده که او در هر موقعیتی قرار گیرد، مثلاً حتی اگر روی آسمان، ساختمانی بنا کند یا اسامی را که به حضرت آدم علیه السلام آموخته شده تعلیم دهد، باز گرفتار نقص عقل است.

ثعالبی همچنین در ادامه، عبارت «عقل مائة معلم عقل امرأة و عقل مائة امرأة عقل حائک» را به جاحظ نسبت می‌دهد.^۲ این در حالی است که در هیچ یک از آثار جاحظ چنین سخنی که گوینده آن خود جاحظ باشد، یافت نشد.

۴-۴. المحاضرات راغب اصفهانی (م ۵۰۲ق)

نوادر المعلمین عنوانی است که در برخی از آثار ادبی بخشی را به خود اختصاص داده است. در آثار پیش از راغب چنین عنوانی نیز مشاهده می‌شود. راغب اصفهانی نیز در المحاضرات، ذیل باب نوادر المعلمین و در بخش «ذم التأدیب و کونه نقصاً لذی الفضل»، داستان‌هایی با مضامین ذم پیشه معلمی و احمق و نادان شمردن معلمان نقل می‌کند. در نقلی، عبد الله بن مقفع، اسماعیل بن علی را مکلف می‌کند که یک روز در هفته در مکتب خانه، در کنار پسرش بنشیند. او در واکنش به کلام ابن مقفع می‌گوید: می‌خواهی نامم در دیوان نادانان ثبت شود.

در روایت دیگر، ابن شبرمه برای رفع گرفتاری سعید بن سلم به او پیشنهاد تعلیم فرزندان امین را می‌دهد. عبد الله ابن مقفع با دیدن سعید بن سلم و آگاهی از احوال سعید بن سلم او را از این کار نهی و سرزنش می‌کند و به او می‌گوید که با این کار (تعلیم) شأن خود را پایین می‌آورد.^۳

به نظر می‌رسد، با توجه به قراینی که در متون گزارش شده و اغلب بر بی‌ارزش نشان دادن

۱. الطائف و الطائف، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۳. المحاضرات، ج ۱، ص ۷۵.

مقام معلم صبیان دلالت داشته، در این نقل نیز به همین مطلب اشاره کرده که در آن زمان تعلیم کودکان موجب پایین آمدن شأن معلم می شده است. همان طور که گفته شد، تفکر پیست شمردن مقام معلم و متصف شدن او به حماقت در سروده های شاعران نیز آشکار است:

كفى المرء نقصاً أن يقال بأته معلّم صبيان، وإن كان فاضلاً^۱

برای نقص یک مرد همین بس که گفته شود او معلم کودکان است هر چند فاضل باشد.

در این جا هم معلم صبیان بودن به عنوان یک نقص تلقی شده است. راغب اصفهانی در کتابش، در بخش «حماقة المعلمین» از یعقوب دورقی نقل می کند که:

إن الله أعان على عرامة الصبيان، بحماقة المعلمين؛

خداوند با حماقت معلمان ایشان را در تحمل بدخویی شاگردان یاری نموده است.

سهل بن هارون نیز چنین می گوید:

لم أرقاضيا ولا عدلا معلّم كتاب، لا في تافه حقير ولا في ثمين خطير.^۲

راغب بعد از بیان اقوال در باب حماقت معلمان، بخشی با نام «ما وصف من ذكاء الصبيان و كيسهم في الكتاب» در کتابش آورده که ذیل آن حکایاتی نقل می کند که برهوش فرزندان خلفای اموی (یزید بن عبد الملک) و عباسی (المعتز بالله و مأمون) اشاره می کند.^۳ نکته در خور توجه این است که در اشعاری که در مذمت و نکوهش معلم سروده شده، واژه «مؤدب» نیامده، بلکه واژه «معلم» استعمال شده است. افزون بر این، کسانی که به امر تعلیم و آموزش فرزندان خلفا اشتغال داشتند، در این کتاب با عنوان مؤدب از آنان نام برده شده است:

قال مؤدب یزید بن عبد الملک: لم لحنتم؟ فقال: الجواد يعشر. فقال المؤدب: أی والله و يضرب حتی یستقیم.

قال أبو محمد یحیی - و كان مؤدب المأمون فی صغره ...

۱. همان، ج ۱، ص ۷۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۷۸.

۳. رک: همان، ج ۱، ص ۷۸.

و حدّث الأحیمر النحوی و کان مؤدّب الأئمن اتخذ علیه بعد حمّاد عجرد...^۱

مطلب دیگر این که این مؤدبان در ادب عربی و علم نحو و شعر عرب متخصص بودند. به عنوان مثال احمر نحوی (م ۱۹۴ق) نحوی کوفی و بسیار در امر نحو اشتهار و مهارت داشت و هزار شاهد نحوی و قصائد و ابیات غریب را حفظ بود.

۴-۵. الاخبار الحمقی و المغفلین ابن جوزی (م ۵۹۷ق)

ابن جوزی، از علمای قرن ششم، در کتاب الاخبار الحمقی و المغفلین، داستان‌ها و لطایفی از ابلهان و کم‌خردان می‌آورد. او اثر دیگری در برابر این کتاب با نام «الاذکیاء» نوشته است که مطالعه هر یک در ترسیم و تصویر فرهنگ قرون گذشته سودمند خواهد بود. ابن جوزی ذیل باب «فی ذکر المغفلین من المعلمین»، به نقل حکایات و اقوال و لطیفه‌های طنزآمیز درباره معلمان می‌پردازد. او سبب غفلت معلمان را معاشرت با صبیان مطرح می‌کند. یکی از مؤدبان مأمون، او را در کودکی بسیار بد تأدیب می‌کرد. مأمون درباره عقل ایشان چنین می‌گوید:

کسی که عقول ما را با ادب خودش جلا می‌دهد و عقلش به خاطر ما زایل می‌شود، پیوسته علمش با جهل ما معارضه و مقابله می‌کند و ما را از غفلت بیدار می‌کند و با کمال خودش نقص ما را از بین می‌برد تا این که ما را غرق صفات و خصایل محمود خود می‌کند و خود از صفات مذموم ما پر می‌شود.

ابن جوزی مطالبی را از جا حظ نقل می‌کند. از جمله این که ابن شبرمه شهادت معلمان را نمی‌پذیرفت و بعضی از فقها قایل به این بودند که شهادت زنان نسبت به شهادت معلمان به عدالت نزدیک تر است.^۲ ابن جوزی حکایاتی از قرائت عجیب معلم از آیات قرآن، حيله‌های معلمان برای نگه داشتن شاگرد در مکتب خانه، تنبیه بدنی شاگردان، سرقت قوت معلم توسط شاگردان و انتقام معلم از شاگردان گزارش می‌کند.^۳

۴-۶. معجم الادباء یاقوت حموی (م ۶۲۶ق)

یاقوت حموی ضمن بیان مطالبی مبنی بر این که معلمان به عنوان خلق خدا دست کم

۱. همان، ج ۱، ص ۷۸.

۲. اخبار الحمقی و المغفلین، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

گرفته شده اند، بزرگی شان از بین رفته و عقلشان کوچک شمرده شده، اشعاری را نقل می‌کند که مضمون آن‌ها بر رایج و شایع بودن حماقت معلمان در بین مردم و تبدیل شدن این مسئله به ضرب المثل در جامعه دلالت می‌کند:

وَأَنَّ الْأُمَّ خَلَقَ اللَّهُ كُلَّهُمْ مِنْ كَانٍ لِلْفَضْلِ بِالْتَّعْلِيمِ مُشْتَغَلًا
 اللَّهُ صَاغَهُمْ حَمَقَى، وَأَوْجَدَهُمْ نُوكَى، وَصَيَّرَهُمْ دُونَ الْوَرَى سَفَلًا
 شَاعَتْ حَمَاقَاتُهُمْ فِي النَّاسِ، بَيْنَ الْبَرِيَّةِ حَتَّى أَصْبَحُوا مِثْلًا
 فَاشْتَهَرَتْ

در نقلی دیگر از ابن حبیب آورده که از مردی پرسید به چه کار مشغول هستی او در پاسخ گفت: معلم کودکان هستم. ابن حبیب او را تحقیر کرد و این شعر را برای او خواند:

إِنَّ الْمَعْلَمَ لَا يَزَالُ مَعْدَمًا لَوْ كَانَ عِلْمَ آدَمَ الْأَسْمَاءِ
 مِنْ عِلْمِ الصَّبِيَّانِ أَصْبَحُوا عَقْلَهُ حَتَّى بَنَى الْخُلَفَاءَ وَالْخُلَفَاءَ

ابن حبیب خود از عالمان بغداد در شعر و اخبار و انساب و مؤدب است.^۲
 در این سروده نیز معلم صبیان مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته شده است.

۵. تحلیل و تبیین فضای گفتمانی گزارش‌های نقل شده

نقل‌هایی که با محتوای نکوهش معلم در منابع غیرروایی گزارش شده است، در واقع امثال و حکمی هستند که بین مردم جامعه سده سوم رایج شده و در آثار ادبی نمایان شدند. سپس در قالب حدیث، در منابع روایی عامه و خاصه (به شکل مرسل) نقل شده است. آثار جاحظ - که گویا نخستین منبع نقل گزارش‌های مذمت معلم است - نشان‌گر واقعیت‌ها و زمینه‌ها و فضای تولید و صدور این سخنان است. بنابراین، به نظر می‌رسد که نقطه آغاز این جریان فکری به طور جدی در قرن سوم بوده و تا قرون بعدی نیز این فضا حاکم بوده است. برای یافتن فضای گفتمانی اخبار منقول می‌توان از ساختار زبانی این گزاره‌های حدیث نما بهره برد. بر این اساس، توجه به دلالت زبانی گزارش‌های مطرح شده نشان می‌دهد که اولاً، معلمان صبیان (نه معلم به طور مطلق) مورد مذمت و نکوهش واقع شده‌اند.

۱. معجم الادباء ارشاد الاریب الی معرفة الادیب، ج ۳، ص ۱۳۹۸.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۴۸۰.

ثانیاً، سایر اصناف و افراد جامعه همچون بافندگان، مکاری، خصی، چوپانان و زنان و کودکان در کنار معلمان، جزء طبقه پست جامعه به شمار آمده‌اند که ناقص‌العقل و ضعیف‌الرأی هستند و نمی‌توان از ایشان مشورت خواست. نکته دیگر، این است که محور اصلی آموزش معلمان صبیان در قرون متقدم، تعلیم اقرآء و کتابت بود. بنابراین، هر کس که قادر به خواندن و نوشتن بود، به این کار اشتغال داشت. شواهد و قراینی که از آثار ادبی به دست آمد، نحوه آموزش معلمان و اشتباهات فاحش، عجیب و مضحکانه ایشان در تدریس و شیوه برخورد با شاگردان و همچنین روش رفتاری شاگردان با معلمان نشان می‌دهد که معلمان صبیان از نظر فرهنگی و اجتماعی و همچنین علمی از جایگاه مناسب و شایسته‌ای نداشتند؛ به گونه‌ای که شهادت ایشان هم از سوی قضات پذیرفته نمی‌شد. گفتنی است که این مطلب درباره معلمان است که به کودکان طبقه عوام آموزش می‌دادند. از سویی دیگر، جاحظ معلمان را به دو گونه تقسیم می‌کند؛ گروهی فرزندان خواص جامعه و گروه دیگر فرزندان خلفا را تعلیم می‌دادند. گویا در نظر جاحظ، تنها این دو گروه به عنوان معلم شناخته می‌شوند و سزاوار نیست به ایشان نسبت حمق و بی‌خردی داده شود و معلم صبیان ارزش خاصی نداشته که محور اعتراض جاحظ قرار گیرد.

در سده سوم، غیر از معلمان - که عنوان عامی برای تعلیم بود - کسانی با عنوان مؤدب جزء اصناف جامعه قرار گرفتند. مؤدبان از عالمان سرشناس و متخصص در علوم عربی، فقه، حدیث و شعر بودند که در عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس به دربار خلافت به منظور آموزش فرزندان خلفا راه پیدا کردند. به نظر می‌رسد پست شمردن معلمان با ظهور مؤدبان بی‌ارتباط نباشد. با به دست آوردن اطلاعاتی در این مورد می‌توان نسبت به فضا و گفتمان حاکم بر متون گزارش شده به شکل دقیق‌تری آگاه گردید.

مصطفی صادق رافعی (م ۳۵۶ق) در کتاب تاریخ آداب العرب، ذیل عنوان «المؤدبون» درباره وجه تمایز مؤدبون و معلمون چنین می‌نویسد:

«مؤدبین» برای تمییز از معلمینی که در کتابت (جمع مکتب) به کودکان آموزش اقرآء می‌دادند، به کار برده شده است؛ زیرا تنها به این گروه «معلم» اطلاق می‌شود که در حماقت و بی‌خردی ضرب‌المثل شده‌اند. درباره آن‌ها گفته شده است: «الحق فی الحاکة و المعلمین و الغزالین». در عرف مردم، اطلاق «حمق» به طور خاص در مورد معلمان باقی ماند. مؤدبون همان کسانی هستند که از تعلیم فرزندان عامه، خود را رها کرده و به

تعلیم فرزندان خواص جامعه یا خلفا پرداختند. از آنجا که ایشان فنون آداب از جمله خبر، شعر، عربی و مانند آن را آموزش می‌دادند، به آنان مؤدبین می‌گویند.^۱

مصطفی صادق رافعی، از بزرگان علم و ادب عربی - که جاحظ نامشان را آورده - با عنوان مؤدب یاد می‌کند و یادآور می‌شود که اینان به تأدیب فرزندان خلفای اموی و عباسی مشغول بودند: معبد جهنی و عامر شعبی (تعلیم فرزندان عبد الملک بن مروان را بر عهده داشتند)، یزید بن مساحق (تأدیب ولید بن عبد الملک)، عبد الصمد بن الاعلی (تأدیب ولید بن عبد العزیز)، جعد بن درهم (تعلیم مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی)، ابوسعید مؤدب (تأدیب موسی الهادی)، قطرب (تأدیب مهدی عباسی)، ابو عبیده (مؤدب رشید)، الأحمر نحوی و کسای (مؤدبان امین) و فراء (مؤدب فرزندان مأمون).^۲ این افراد از بزرگان علم نحو و بلاغت و ادبیات عرب در قرن سوم هستند.

جواد علی گزارشی را از امتاع الأسماع تقی الدین مقریزی (م ۸۴۵ق) نقل می‌کند که به گفته او اگر این خبر صحیح باشد، نشان دهنده استعمال واژه معلم در دوران اولیه ظهور اسلام است:

ورد أن غلاماً جاء بيكي إلى ابيه، فقال: ما شأنك؟ قال: ضربني معلمی، قال: الخبيث! يطلب بذحل البدر والله لا يأتيه ابدا.

در جای دیگر می‌نویسد:

هر کس نوشتن بلد بود، به کودکان خواندن و نوشتن می‌آموخت.^۳ به «معلم»، «مکتب» نیز اطلاق می‌شده است؛ زیرا معلم صاحب «کتاب» بود. معلم یا مکتب در کتاب (مدرسه) به مردم خواندن و نوشتن و قصار السور آموزش می‌داد.^۴

در عصر عباسی اول معلمان سه دسته بودند: گروهی به فرزندان طبقه عوام و پایین جامعه آموزش می‌دادند و از دانش آموزان اجرت و دستمزد کمی می‌گرفتند که بعضی اوقات از چند قرص نان بیشتر نمی‌شد. میزان و نوع دستمزد با توجه به شرایط والدین، فقیر و غنی متفاوت بود. گروه دیگر به تعلیم فرزندان طبقه متوسط جامعه می‌پرداختند که لغوی، اخباری،

۱. تاریخ آداب العرب، ج ۱، ص ۲۶.

۲. همان جا.

۳. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱۵، ص ۲۹۳.

۴. شرح سنن ترمذی، ج ۹، ص ۲۱.

محدث، فقیه و قاری بودند و وضعشان بهتر از معلمان عوام بود؛ اما گروه سوم کسانی هستند که به کار آموزش فرزندان خلفا، وزرا و خانواده عباسی و نظامیان اشتغال داشتند. این دسته دارای مراتب بالایی بودند و از نظر اقتصادی و وسعت مالی در رفاه به سر می‌بردند.^۱ اغلب بزرگان علم نحو و لغت قبل از این که به شهرت علمی برسند، در ابتدا معلم صبیان بودند؛ مانند ابن سکیت که همراه پدرش فرزندان عامه را آموزش می‌داد.^۲ بدین ترتیب، بر اساس شواهد ادبی و تاریخی می‌توان گفت که معلمان کودکان طبقه عوام شأن و جایگاه مقبولی در بین مردم نداشتند و حق الزحمه درخور و کافی دریافت نمی‌کردند.

۶. نتیجه

تبارشناسی گزاره‌های حاوی نکوهش معلم نشان می‌دهد که: اولاً این گزارش‌ها در منابع حدیثی شیعه پیشینه کهنی ندارند. علامه مجلسی در روایت را در بحار الانوار به نقل از ابن میثم گزارش می‌کند. نخستین بار، آن هم به شکل مرسل، از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام در کتاب شرح نهج البلاغه قطب الدین کیدری نقل شده‌اند که حدیث امام کاظم علیه السلام با زیادت لفظی نسبت به گزارش ابن میثم روایت شده است. با توجه به این که روایات فاقد سند هستند و تنها در کتب شروح نهج البلاغه روایت شده‌اند، به نظر می‌رسد نقل این سخنان بیش از هر چیزی متأثر از فرهنگ عصر مؤلفان است. با جستجو در مصادر حدیثی، ادبی و تاریخی اهل سنت روشن شد که روایات محل بحث در واقع، گزارش‌های حدیث‌نمایی هستند که از متون ادبی به این آثار وارد شده‌اند و حکایت از فرهنگ عامیانه دارد. نحوه استعمال واژه معلم در این منقولات، حکایت‌گر گفتمان فکری و فرهنگی حاکم بر عصر تکوین این گزارش‌هاست. معلم مذموم در این متون، در واقع معلم صبیان بوده که به آموزش و تعلیم فرزندان طبقه عوام اشتغال داشته و سطح علمی مناسبی نداشته است. توجه به آنچه در متون ادبی و تاریخی آمده - که فضای اندیشه‌ای سده سوم را نسبت به جایگاه این معلمان ترسیم کرده - گواه این مطلب است. نکته دیگر، این است که ظهور معلمانی با عنوان مؤدب - که از علمای عربی‌دان، شاعر و لغوی بودند و در دربار خلفای اموی و عباسی به کار تعلیم فرزندان خلفا می‌پرداختند - می‌تواند با ورود اخبار محکی

۱. تاریخ الادب العرب فی العصر العباسی الاول، ج ۳، ص ۹۸.

۲. تاریخ بغداد أو مدینة السلام، ج ۱۴، ص ۲۷۳.

مذمت معلمان صبیان و گفتمان فکری نکوهش ایشان مرتبط باشد. بنابراین، گویا ظهور مؤدبان - که از نظر علمی در سطح مقبول و بالایی بودند و در مقابل حضور معلمان صبیان که به جهت فکری و دانشی در مرتبه شایسته‌ای قرار نداشتند - می‌تواند عامل ایجاد گفتمان مذمت معلم و ورود گزاره‌های حاوی نکوهش به متون محسوب شود.

کتابنامه

- الأباطیل و المناکیر و الصحاح و المشاهیر، حسین بن ابراهیم بن الحسین بن جعفر جوزقانی، تحقیق و تعلیق: عبد الرحمن بن عبد الجبار الفریوئی، چاپ چهارم، ریاض: دار الصمیعی للنشر، ۱۴۲۲ق.
- اخبار الحمقی و المغفلین، عبد الرحمن بن علی بن محمد جوزی، چاپ اول، بیروت: دار الفکر اللبنائی، ۱۴۱۰ق.
- بحار الانوار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- البیان و التبین، عمرو بن بحر بن محبوب جاحظ، بیروت: مکتبة الهلال، ۱۴۲۳ق.
- تاریخ أصبهان، ابونعیم أحمد بن عبد الله اصبهانی، محقق: سید کسروی حسن، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.
- تاریخ الادب العرب فی العصر العباسی الاول، احمد شوقی ضیف، چاپ اول، مصر: دار المعارف، ۱۹۶۰م.
- تاریخ آداب العرب، مصطفی صادق رافعی، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
- تاریخ بغداد أو مدینة السلام، خطیب ابی بکر أحمد بن علی بغدادی، محقق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا.
- تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، جلال الدین سیوطی، محقق: أبو قتیبة نظر محمد الفاریابی، ریاض: دار طیبه، بی تا.
- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، محقق: حسن موسوی خراسان، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف مزی، محقق: بشار عواد معروف، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰ق.

- جامع أحاديث الشيعة، آقا حسين بروجردى، چاپ اول، تهران: بى نا، ۱۳۸۶ش.
- حدائق الحقائق فى شرح نهج البلاغه، محمد بن حسين كيدرى، محقق: عزيز الله عطاردى، قم: بنياد نهج البلاغه، ۱۴۱۶ق.
- رسائل الجاحظ، عمرو بن بحر بن محبوب جاحظ، تحقيق و شرح: عبد السلام محمد هارون، قاهره: مكتبة الخانجي، ۱۳۸۴ق.
- روش فهم حديث، عبد الهادي مسعودى، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۶ش.
- زهر الربيع، نعمت الله بن عبد الله جزائرى، بيروت: مؤسسه العالمية للتجليد، ۱۴۲۱ق.
- سفينة البحار، عباس قمى، چاپ اول، قم: بى نا، ۱۴۱۴ق.
- سلسلة الأحاديث الضعيفة و الموضوعه و أثرها السيئ فى الأمة، أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين الألبانى، چاپ اول، رياض: دارالمعارف، ۱۴۲۲ق.
- شرح سنن ترمذى، عبد الكريم خضير، بى جا، بى نا، بى تا.
- شرح نهج البلاغه، ابن ميثم بحراني، مشهد: بنياد پژوهش هاى اسلامى، ۱۳۷۵ش.
- الطيوريات، ابوطاهر سلفى اصفهاني، دراسة و تحقيق: دسمان يحيى معالى و عباس صخر الحسن، چاپ اول، رياض: مكتبة أضواء السلف، ۱۴۲۵ق.
- عيون الأخبار، ابن قتيبه أبو محمد عبد الله بن مسلم دينورى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ق.
- كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون، حاجى خليفة، بيروت: دار احياء التراث الاسلامى، بى تا.
- گفتمان شناسى رايج و انتقادى، لطف الله يارمحمدى، تهران: هرمس، ۱۳۸۳ش.
- اللاالى المصنوعة فى الأحاديث الموضوعه، جلال الدين سيوطى، المحقق: أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عويضة، چاپ اول، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷ق.
- لسان الميزان، ابن حجر ابو الفضل احمد بن على عسقلانى، محقق: دائرة المعارف النظامية الهند، چاپ دوم، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
- اللطفائف و الظرائف، ابو منصور ثعالبى، بيروت: دار المناهل، بى تا.
- لغت نامه دهخدا، على اكبر دهخدا، محقق: جعفر شهيدى و محمد معين، تهران: روزنه، ۱۳۷۳ش.
- محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، حسين بن محمد راغب اصفهاني، چاپ اول، بيروت: دار الارقم، ۱۴۲۰ق.
- المحجة البيضاء، محمد بن شاه مرتضى فيض كاشانى، قم: مؤسسه نشر اسلامى، ۱۴۱۷ق.

- مسند ابن الجعد، ابن الجعد علی بن الجعد بن عبید الجوهری البغدادی، تحقیق: عامر أحمد حیدر، چاپ اول، بیروت: مؤسسة نادر، ۱۴۱۰ق.
- معجم الادباء ارشاد الاریب الی معرفة الادیب، یاقوت بن عبد الله حموی، محقق: إحسان عباس، بیروت: دار الغرب الإسلامی، ۱۴۱۴ق.
- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی، چاپ چهارم، بی جا: دارالساقی، ۱۴۲۲ق.
- من لایحضره الفقیه، محمد بن علی ابن بابویه، محقق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، میرزا حبیب الله هاشمی خویی، چاپ چهارم، تهران: بی نا، ۱۴۰۰ق.
- الموضوعات، جمال الدین عبد الرحمن بن علی بن محمد جوزی، ضبط و تقدیم و تحقیق: عبد الرحمن محمد عثمان، چاپ اول، مدینه: محمد عبد المحسن صاحب المكتبة السلفية بالمدينة المنورة، ۱۳۸۶.
- میزان الاعتدال، شمس الدین ذهبی، محقق، علی محمد البجاوی، چاپ اول، بیروت: دار المعرفة، ۱۳۸۲ق.
- نثر الدر فی المحاضرات، منصور بن حسین آبی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
- «ابن شبرمه»، ناصرگذشته، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، بی جا: بی نا، بی تا.
- «تاریخ نگاری گفتمان های حدیثی براساس تحلیل عناوین کتب متقدم امامیه»، محمد هادی گرامی، رویکردهای نوین در حدیث پژوهی شیعه، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۷ش.
- «درآمدی بر گفتمان یا گفتمانی درباره گفتمان»، حمید عضدانلو، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۰۳ و ۱۰۴، ۱۳۷۵ش.
- «روش شناسی فهم حدیث در فرایند سه گانه تحلیل متن، تحلیل محتوا و تحلیل گفتمان»، محمد عترت دوست، دوفصلنامه علمی پژوهشی حدیث پژوهی، ش ۲۱، ۱۳۹۸ش.
- «گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی»، محمد فاضلی، پژوهش نامه علوم انسانی و اجتماعی، ش ۱۴، ۱۳۸۳ش.